

رسول پویان

جنگ و بحران

عشق در دل می گشند و عقل از سر می برند
حب میهن را ز عمق جان کشور می برند
جنگ و بحران را به میهن دم بدم می گسترند
امنیت را از وطن چون باد سر سر می برند
تیر و خنجر بهر قتل عام مردم می دهند
در بهایش تا قیامت معدن و زر می برند
بردگانی را برای خود به دالر می خرند
همت و آزادگی از قعر باور می برند
خیل مزدوران افراطی چونان می پرورند
که به دون عقل و منطق، کله خر می برند
در میادین نبرد مرگ با افراطیون
چشم سرباز و شعاع دید افسر می برند
ترس طالب را به دل های سپاه می افکنند
یال و کوپال و شکوه و فر لشکر می برند
روز را بر مردم ما شام خونین کرده اند
صبحدم خورشید و شبها نور اختر می برند
از هزاره بامیان و بلخ از تاجیک تبار
سر ز ازبک ازپتان هیرمند ولوگر می برند
با جوال دالر و کلدار و یورو و ریال
طالب از مسجد و شیخ از روی منبر می برند
جای دل در سینه ها قلب رباطین آورند
اعتماد از باور شوهر و همسر می برند
گر خموشستان و گورستان شود خاک وطن
قدرت از بازوی مردم جان ز پیکر می برند

هرقدر بحران و جنگ بی ثمر گردد شدید
مفت و مجانی انرژی را ز خاور می برند
می کنند ویرانه گر بنیاد و اصل آسیا
مغزها را با بهای هیچ، کارگر می برند

2016/2/10